

استراتژی بیطرفی ایران در جنگ جهانی دوم

□□ نوشته محمد جواد اطاعت از دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

الف: مقدمه

استراتژی بیطرفی در سیاست خارجی کشورها از زمانهای بسیار دور وجود داشته است و در تاریخ تمدن بشری سابقه آن به قدمت جنگ می‌باشد، چنانکه «در قدیمی‌ترین و معتبرترین تاریخ مدون یعنی جنگهای یونانیان، توسیدید چند نمونه از این سیاست را تشریح می‌کند.»^۱ واژه بیطرفی در اروپا از قرن پانزدهم میلادی معمول شد و در سال ۱۴۷۸ میلادی پرنس نشین لیژ خود را بی طرف اعلام کرد. از نظر حقوقی، گروسیوس در کتاب حق جنگ و صلح، از حقوق بیطرفی یاد می‌کند. با رشد سرمایه داری و پیچیده شدن روابط کشورها و افزایش برخورد های نظامی بین دول، جهت گیری مبتنی بر بیطرفی و تدوین قوانین بیطرفی بیشتر معمول گردید. «اعلام بیطرفی ایالات متحده توسط جرج واشنگتن، اصول مونرو، سیاست بیطرفی آمریکا در جنگهای ناپلئون، بعد جدیدی در بیطرفی برجای گذارد و عهدنامه های لاهه در سالهای ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ میلادی اوج این کوشش را می‌نمایاند»^۲.

امروزه به دولتی بیطرف گفته می‌شود که استقلال و تمامیت ارضی آن براساس توافق جمعی دولتهای بزرگ ضمانت شده باشد مشروط بر اینکه جز در موارد دفاع مشروع، از اقدام نظامی خودداری کند.^۳ بطور کلی هدف از سیاست بیطرفی تأمین منافع ملی و دور ماندن از مخاصمات و جنگها می‌باشد. بیطرفی دارای اشکال متفاوتی است، از جمله بیطرفی مثبت، منفی، موقت و دائمی.

بیطرفی مثبت، حالتی است که دولتها ضمن اعلام این استراتژی برای رفع بحران و ایجاد صلح تلاش می‌کنند و معمولاً نقش آنها در رفع اختلاف حائز اهمیت می‌باشد. در مقابل، بیطرفی منفی حالتی است که دولتها به صورت انفعالی صرفاً خود را از درگیریها کنار می‌کشند و در شیوه های مختلف حل اختلافات بین المللی مشارکت نمی‌کنند. بیطرفی ممکن است برای مدتی محدود و در جریان یک بحران خاص اعلام گردد یا اینکه کشوری منافع خود را در بیطرفی دراز مدت بباید. در مورد دوم، دولت مزبور باید از ورود به اتحادیه های نظامی و سازمانهای بین المللی خودداری کند و منفرداً یا با مشارکت دیگران از اقدامات نظامی بر ضد دیگران پرهیز نماید. «در سال ۱۸۱۵ کنفدراسیون سوئیس بیطرفی خود را رسماً اعلام کرد و از دخالت در جنگ امتناع ورزید و براساس چنین شرایطی بعداً به عضویت جامعه ملل درآمد، در حالی که بعد از آن از عضویت در سازمان ملل متحد نیز کناره گرفت.»^۴ بیطرفی سوئیس، به لحاظ پایداری آن، جنبه سنتی پیدا کرده است؛ این سیاست در دو جنگ جهانی مورد قبول نیروهای متخاصم قرار گرفت و محترم شناخته شد.

بیطرفی ایران در جنگ جهانی دوم، بیطرفی منفی و موقت بود. این سیاست بدین منظور اتخاذ شد که کشور ایران را از بحران بین المللی مصون نگاه دارد و از دخالت قدرتها در امور این کشور جلوگیری کند. در مورد علل نقض این بیطرفی از طرف نیروهای متخاصم، در کتب تاریخی دیدگاههای گوناگونی ارائه شده است. برخی، آلمان گرانی ایران و توسل آن به نیروی سوم را علت امر دانسته اند، اما در این پژوهش مختصر عاملی اساسی تر یعنی ویژگیهای ژئوپولیتیک ایران^۵ مورد توجه است و تلاش خواهد شد که مسئله بر پایه اسناد موجود از این زاویه بررسی گردد.

ب: بحث

هنوز بحرانهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ناشی از جنگ جهانی اول سامان نیافته بود که رژیم آلمان نازی که خود با استفاده از همین امواج بحرانی به قدرت رسیده بود در مدت زمانی کوتاه به تجهیز خود پرداخت و آغازگر جنگی شد که جهان تا آن زمان به خود ندیده بود. بسیاری از کشورهای جهان از جمله ایران تحت تأثیر این جنگ خانمانسوز قرار گرفتند و می‌بایست به گونه‌ای در برابر آن واکنش نشان دهند.

ایران به لحاظ دارا بودن وضع خاص ژئوپولیتیک، برای حفظ منافع خود ناچار از اتخاذ یک استراتژی مشخص در قبال بحران جنگ جهانی دوم بود. ایران در آن مقطع زمانی روابط اقتصادی - تجاری گسترده‌ای با آلمان نازی داشت و «با بستن موافقت‌نامه‌ای در ۳۰ اوت ۱۹۳۵، آلمان در سال ۱۹۳۸ مقام برتری را در بازرگانی خارجی ایران به دست آورده بود».^۶

برخی از محققان از جمله پیررونون آن را ناشی از سیاست آلمان‌گرایی ایران و گرایشش به سمت نیروی سوم در قبال فشارهای تاریخی روسیه و انگلستان می‌دانند، که اگر این موضوع را در قالب نظام بین‌المللی و روابط قدرتها مورد مطالعه قرار دهیم خواهیم دید که «برخلاف آنچه تصور شده است، توسعه روابط تجاری و اقتصادی ایران و آلمان نتیجه یک سیاست دقیق اقتصادی آلمان در جهان و بویژه در منطقه خلیج فارس بوده و هیچگونه رابطه‌ای با کوشش دولت ایران برای رهایی سیاسی و اقتصادی از بندهای استعماری انگلستان و روسیه شوروی از طریق توسل به نیروی سوم نداشته است».^۷ از طرفی نمی‌توان پذیرفت که آلمان بدون موافقت ضمنی قدرتها مزبور و در رقابت با آنها به گسترش روابط خود با ایران پرداخته باشد، زیرا در گذشته نیز روابط ایران و آمریکا که بدون موافقت روسیه و انگلستان صورت یافته بود، مانند جریان مورگان شوستر آمریکائی با شکست مواجه شده و تحت فشار قدرتها مزبور آمریکائیا ناچار به عقب‌نشینی شده بودند. در هر حال، چیزی که در اینجا برای بحث ما دارای اهمیت است، رابطه ایران و آلمان می‌باشد که ایران نمی‌توانسته بدون در نظر گرفتن آن سیاست طرفداری از متفقین را پیشه کند. از طرفی، همسایگی ایران با کشورهای بزرگی چون روسیه شوروی و انگلستان این اجازه را به ایران نمی‌داد که بتواند سیاست طرفداری از

آلمان هیتلری را دنبال کند. اینجا بود که ایران واقعاً نمی‌دانست در این معادله کدام طرف را برگزیند، مضافاً اینکه تصمیم گیرندگان ایرانی شناخت درستی از ماهیت نظام بین‌الملل و جایگاه ژئوپولیتیک ایران نداشتند. البته این مسئله خود جای بحث بسیار دارد که ایران تحت تأثیر چه انگیزه‌هایی سیاست بیطرفی را در پیش گرفت؟ که در اینجا دانستن چرایی آن به بحث ما کمکی نمی‌کند. آنچه برای ما مهم است واقعیت موجود یعنی اتخاذ استراتژی بیطرفی است و مسئله‌ای که باید بدان پرداخت تطابق یا عدم تطابق این سیاست با وضع ژئوپولیتیک ایران است.

به هر روی، ایران همانند دوران جنگ جهانی اول استراتژی بیطرفی را اتخاذ کرد به این امید که بتواند در پناه این سیاست خود را از آتش جنگ مصون دارد. بر همین اساس، نخست‌وزیر وقت (محمود جم) در تاریخ دوازدهم شهریور ۱۳۱۸ ش ضمن اطلاعیه‌ای سیاست دولت ایران را به اطلاع عموم رساند: «در این موقع که متأسفانه نایره جنگ در اروپا مشتعل گردیده است، دولت شاهنشاهی ایران به موجب این بیانیه تصمیم خود را به اطلاع عموم می‌رساند که در این کارزار بیطرف مانده و بیطرفی خود را محفوظ خواهد داشت».^۸ روز بعد وزارت امور خارجه تصمیم دولت را طی بخشنامه ۲۵۹۴۵/۴۲۵۷ به شرح زیر به آگاهی سفارتخانه‌های خارجی مقیم تهران رساند:

«آقای سفیر. آقای وزیرمختار. آقای کاردار، محترماً به آگاهی آن جناب می‌رساند در این موقع که نایره جنگ در اروپا مشتعل گردیده است دولت شاهنشاهی ایران تصمیم گرفته است که در این کارزار بیطرف مانده و بیطرفی خود را محفوظ دارد. خواهشمند است این تصمیم دولت شاهنشاهی را به آگاهی دولت متبوعه خودتان برسانید».^۹

افزون بر آن، در همان تاریخ نمایندگیهای ایران در خارج دستور یافتند دولتهای محل مأموریت را از تصمیم مزبور آگاه سازند. وزارت کشور نیز اعلامیه‌ای به این شرح خطاب به بیگانگان مقیم ایران صادر کرد:

«در این موقع که متأسفانه نایره جنگ در اروپا برپا شده است، به بیگانگانی که در ایران به هر عنوان زیست می‌نمایند لزوماً آگاهی داده می‌شود که از ابراز هرگونه احساساتی که منافی بیطرفی کشور ایران

باشد خودداری کرده و متوجه باشند که مبادا برخلاف مقررات بیطرفی، حرکتی از آنها ناشی شود».^{۱۰}

رضاشاه در نطق خود در مراسم افتتاح دوازدهمین دوره مجلس شورای ملی بر این موضوع تأکید و اظهار امیدواری کرد که دولت ایران با همه کشورهای اعم از متخاصم یا غیر متخاصم روابط دوستانه‌اش را حفظ کند.^{۱۱}

نخست‌وزیر وقت همچنین در جلسه علنی مجلس خطاب به نمایندگان گفت: «فقط چیزی که اسباب تأثر ما هست وقوع جنگ اروپاست، در این باب خاطر آقایان نمایندگان محترم مستحضر است که تصمیم دولت شاهنشاهی به امر همایونی این بوده که بیطرف باشد و بیطرفی کشور ایران را در هر مورد حفظ نماید».^{۱۲}

جهت‌گیری سیاست خارجی ایران برای کشورهای انگلستان و روسیه شوروی که از همسایگان جنوب و شمال ایران بودند و همین طور برای آلمانی‌ها که روابط گسترده اقتصادی با ایران داشتند بسیار مهم بود. در مقاطع اولیه جنگ و حتی تا مدتی پس از حمله آلمان به شوروی، انگلستان و روسیه شوروی از سیاست بیطرفی ایران ابراز رضایت می‌کردند. یک مقام وزارت امور خارجه انگلستان در تاریخ دهم ژوئیه ۱۹۴۱ م (۱۹ تیر ۱۳۲۰ ش) می‌نویسد: «بطور کلی سیاست بیطرفی ایران به نفع ما بوده و برای ما نامطلوب نخواهد بود، هر چند طبیعتاً این خطر وجود دارد که ایجاد رژیم طرفدار آلمان در ایران توسط ستون پنجم آلمان به سقوط کامل موقعیت (انگلستان) بینجامد».^{۱۳}

البته توانائی ستون پنجم آلمان در ایران مورد تأیید سفیر انگلستان در ایران نبود و می‌گفت «حداکثر وقتی ستون پنجم آلمان منافع ما را به خطر بیندازد ما می‌توانیم سربازان خود را در سمت راست رودخانه در مقابل آبادان متمرکز نموده و نقاط حساس ایران را تسخیر نماییم».^{۱۴}

وزیر خارجه انگلستان نیز سیاست بیطرفی را مغایر با خواسته‌ها و منافع خود نمی‌دانست و در یک دستور محرمانه به بولارد در تهران نوشت:

«من میل دارم بگویم که ما بایستی حداکثر استفاده را از سیاست بیطرفی ایران بکنیم».^{۱۵} این اظهارات نشان دهنده آن است که گرچه انگلیسیان فعلاً با بیطرفی ایران موافق بوده‌اند ولی در صورت لزوم این آمادگی را داشته‌اند که ایران را به اشغال خود درآورند و این بسته به

مسئله دیگری که قابل طرح می‌باشد رقابت بین انگلستان و شوروی بود. اگر روسیه شوروی در مقابله با آلمانیها به پیروزی دست می‌یافت می‌توانست بار دیگر رقابتهای دوران روسیه تزاری را با انگلستان در مورد ایران زنده کند چنانکه پس از پایان جنگ شوروی حاضر به تخلیه نیروهایش از آذربایجان نشد.

منابع نفت ایران و اهمیت استراتژیک آن بویژه در زمان جنگ و همچنین بازار اقتصادی ایران برای متفقین جنبه حیاتی داشت، چنانکه گفته می‌شود یکی از دلایل حمله آلمان به شوروی و قفقاز استفاده از منابع آن بوده است. پیرونیون متذکر می‌شود که باستثنای وایس آکر وزیر مشاور در وزارت امور خارجه تمام همکاران دیگر هیتلر معتقد بودند با اشغال اراضی پهناور در اتحاد شوروی تدارک مواد غذایی بویژه مواد اولیه بسیار آسان خواهد شد؛ گندم اوکراین و بیش از آن نفت و منگنز مورد احتیاج است.^{۲۱} گرچه همان‌گونه که ذکر شد (مشاوران و فرماندهان نظامی هیتلر در دستیابی به این امکانات تردید داشتند، بویژه هانس هوفر ژنوبولیتیک آلمانی و رئیس مؤسسه مطالعات ژنوبولیتیک مونیخ معتقد بود که آلمان باید با روسیه متحد شود و حمله آلمان به روسیه را اشتباه محض می‌دانست.^{۲۲} ولی هر دو گروه موافقان و مخالفان حمله به روسیه در استفاده از ذخائر نفتی آن کشور تردید نداشتند و این اهمیت منابع نفتی ایران را روشن تر می‌سازد. ولی همان‌گونه که توضیح خواهیم داد، بهره‌برداری متفقین از ایران در زمان اشغال نشان دهنده این است که موقع استراتژیک ایران در چشم آنان اهمیتی بیش از سایر عوامل داشته است.

از زمانی که خطر حمله برق‌آسای نیروهای آلمان نازی و یورش آنان به هندوستان از طریق ایران منتفی شده و این احتمال پدید آمده بود که نیروهای شوروی در برابر حملات آلمانیها به زانو درآیند، نقض بیطرفی ایران و اشغال خاک آن از سوی متفقین مناسب تشخیص داده شد. ولی در اینجا دو مسئله مطرح بود، یکی تقویت نیروهای انگلیسی درخاورمیانه برای درهم شکستن مقاومت احتمالی ایران و دیگر، یافتن دست‌آویزی که به نقض بیطرفی و اشغال ایران مشروعیت بخشد. بهترین بهانه در این مورد آلمانیهای مقیم ایران بودند که متفقین با یک سیاست هماهنگ به آن متوسل و خواستار اخراجشان از ایران شدند.

به دو دلیل می‌توان گفت که مسئله آلمانیهای مقیم ایران مستمسکی بیش نبوده است؛ از سونی، ایران سیاست بیطرفی را در برابر طرفین درگیر

چرا که این کشور از ذخائر طبیعی زیادی برخوردار بود و موانع جغرافیایی نیز در راه حمله به آن وجود نداشت. بعلاوه، شوروی تهدیدی جدی در مورد آلمان به شمار می‌رفت و دو کشور بر سر مناطق نفوذ اختلاف نظر داشتند. با آنکه فرماندهان نظامی و مشاوران هیتلر با حمله آلمان به شوروی موافق نبودند، هیتلر اعلام کرد که در این باره تصمیم خود را گرفته است و تاریخ این حمله ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ خواهد بود.^{۲۳} پس از یورش ارتش آلمان به خاک روسیه شوروی، تغییرات عمیق و اساسی در سیاستهای استراتژیک بین‌الملل پدید آمد و فرصتی فراهم گردید تا انگلستان که در نبرد با آلمان تنها مانده بود متحد جدیدی به دست آورد. «چنان که با خبر حمله آلمان به شوروی چرچیل بدون هرگونه ملاحظه‌ای آمادگی کشور خود را برای کمک به شوروی اعلام داشت و متعاقب آن هیاتی روانه مسکو شد که منجر به انعقاد قرارداد ۱۲ ژوئن بین دو کشور گردید.^{۲۴} این رویداد (حمله آلمان به شوروی و اتحاد شوروی و انگلستان) اهمیت موقع ژنوبولیتیک ایران را از دو جهت آشکار می‌ساخت؛ از طرفی با توجه به پیروزیهای چشمگیر هیتلر در جبهه‌های شرق بیم آن می‌رفت که آلمان نازی نیروهای خود را از خاک ایران متوجه حوزه نفت خیز خلیج فارس گرداند و از آنجا هندوستان را مورد حمله قرار دهد و گلوی انگلستان را بفشارد. تازمانی که این احتمال به قوت خود باقی بود، بیطرفی ایران برای انگلستان بسیار اهمیت می‌داشت چرا که سیاست بیطرفی ایران سد راه نیروهای آلمان نازی بود و در صورت عبور نیروهای آلمانی از خاک ایران بیطرفی آن نقض می‌شد و ایران الزام می‌بایست رودروای آلمان بایستد و این خود باعث یک اتحاد طبیعی بین این کشور و متفقین می‌گردید، ولی از آنجا که نیروهای آلمان در این جبهه به اهداف جنگ برق‌آسای خود نائل نیامدند «خطر حمله آلمان به ایران از طریق قفقاز در تابستان ۱۹۴۱ م (۱۳۲۰ ش) کاهش یافت و انگلستان دیگر احتیاجی نداشت که سیاست بیطرفی ایران را به عنوان سدی در مقابل پیشروی احتمالی آلمانیها به سوی هندوستان مراعات کند.»^{۲۵}

از طرف دیگر، موضوع ارسال مهمات و تدارکات به روسیه شوروی مطرح بود که باز ایران می‌توانست نقش مهمی در این راستا بازی کند و از همین رو بود که «بدنبال همکاریهای اقتصادی و نظامی بین انگلستان و شوروی و لزوم ارسال کمکهای آنها تصمیم گرفته شد که از راه ایران استفاده شود.»^{۲۶}

اوضاع جنگ و منافع انگلستان بوده است. همان‌گونه که خواهیم دید، با دگرگون شدن شرایط و احتمال به خطر افتادن منافع انگلستان در ایران و نهایتاً در حوزه خلیج فارس و نیاز به بهره‌گیری از وضع جغرافیایی ایران، سیاست موافقت با بیطرفی به مخالفت بدل گردید و ایران به صورت میدان تاخت‌وتاز و هجوم نیروهای بیگانه درآمد.

دولت روسیه شوروی نیز در ابتدا با سیاست بیطرفی ایران موافق بود چرا که بیم داشت از ایران بعنوان پایگاهی برضد آن کشور استفاده کنند؛ بویژه که با پیروزی آلمانیها در فرانسه در ژوئن ۱۹۴۰ (خرداد ۱۳۱۹ ش) و انتشار اسناد محرمانه فرانسه که نمایانگر وجود طرحهای مشترک انگلستان و فرانسه برای حمله هوایی به باکو با استفاده از پایگاههای هوایی ایران بود، بدگمانی و عدم اعتماد روسیه شوروی نسبت به ایران جنبه جدی تری یافت.^{۲۶} بطور کلی روسها همیشه خواهان حفظ نفوذ سنتی خود در ایران بودند، بجز در اوایل انقلاب اکتبر که رهبران انقلابی شوروی با شیوه‌های جدیدی سعی داشتند کشورهای تحت سلطه را به خود جلب و قدرتهای استعماری را طرد کنند و در این مقطع زمانی بود که دولت انقلابی امتیازات خود را در ایران واگذار کرد ولی با گذشت زمان و کارساز نیفتادن این سیاست برای کشاندن ایران به سمت شوروی، این سیاست نیز کنار گذاشته شد و همان سیاستهای روسیه تزاری که خواهان نفوذ و گرفتن امتیاز در ایران بود دنبال گردید. اما اگر آن دولت احساس می‌کرد که قدرتهای غربی از ایران بعنوان پایگاهی برضد آن استفاده خواهند کرد، خواهان بیطرفی ایران می‌شد و یکی از هدفهای عهدنامه مودت ایران و شوروی که در ۱۹۲۱ منعقد گردید نیز همین بود.

دولت آلمان نیز چون روابط خوبی با ایران داشت سیاست حفظ وضع موجود را ترجیح می‌داد و با بیطرفی ایران موافق بود. گرچه این سیاست کمال مطلوب دولت آلمان نبود، ولی از این که می‌توانست در کنار دو قدرت روسیه شوروی و انگلستان که ایران را از گذشته حوزه نفوذ خود تلقی می‌کردند روابط اقتصادی خوبی با ایران داشته باشد راضی بود و به همین مقدار بسنده می‌کرد.

آلمان هیتلری به تندی حوزه جنگ را در اروپا گسترش داد و کشورهای بزرگی چون فرانسه را اشغال کرد ولی با وجود بمبارانهای گسترده موفق به تسخیر و اشغال انگلستان نگردید. در نگاه هیتلر متوجه شرق و روسیه شوروی گردید،



● محمود جم

آلمان بود از نخست‌وزیری برکنار و علی منصور را که به محافظه‌کاری شهرت داشت به جای او منصوب کرده بود و در ضمن ممنوع ساختن ورود نشریات تبلیغاتی آلمان به ایران فعالیت آلمانیهای مقیم ایران را نیز تحت نظارت دقیق قرار داده بود.^{۲۵}

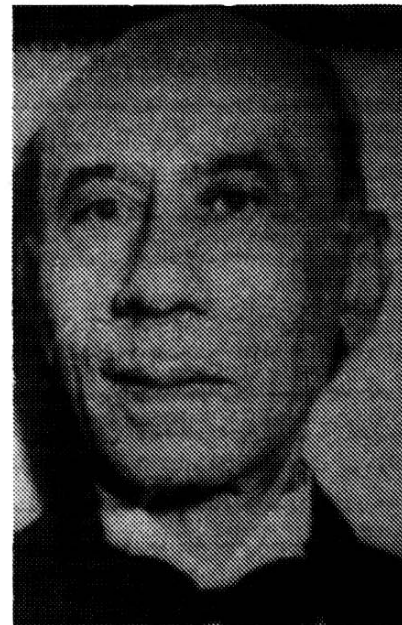
بعلاوه، شمار آلمانیها در ایران به میزانی نبود که خطری برای متفقین به بار آورد. «آلمانیهای مقیم ایران حدود ۷۰۰ نفر بودند و این درحالی بود که تنها ۲۹۵۰ نفر انگلیسی در ایران زندگی می‌کردند.»^{۲۶} این مسئله مورد تأیید مقامات سفارت انگلستان در تهران نیز بود، چنانکه بولارد در نهم اوت ۱۹۴۱ م (۱۸ مرداد ۱۳۲۰) به وزارت خارجه انگلستان نوشت: در اینجا هیچگونه امکانی جهت عملیات خرابکارانه آلمانیها وجود ندارد، زیرا آنها شدیداً تحت نظارت پلیس ایران قرار دارند.» او همچنین اعتقاد داشت «باید نام ایران از برنامه تبلیغاتی برضد کشورهای که ستون پنجم آلمانیها در آن فعالیت دارند حذف شود.»^{۲۷} او ادامه می‌دهد که مستمسک قرار دادن وجود آلمانیها شاید بهانه خوبی نباشد، زیرا به علت خبرهای چاپ شده در روزنامه‌ها و سایر گزارشها که [در آنها] سخن از حمله قریب‌الوقوع انگلیسها به خاک ایران می‌رود، آلمانیها خود در صدد ترك این کشور هستند.^{۲۸} «وزارت خارجه انگلستان در راستای این دیدگاه به سفارتخانه‌های خود دستور می‌دهد که دیگر موضوع اخراج آلمانیها از ایران را به عنوان



● محمد علی فروغی

زندگانی اقتصادی ایران به کار گماشته شوند و دولت ایران باید اقداماتی برای منع ورود آلمانیها به ایران و همچنین نظارت صحیح و جدی بر اعمال آنها برقرار داشته و دولت شوروی یادآور می‌شود که حاضر است به جای آنها تعداد لازم کارشناسان واجد شرایط از بین اتباع شوروی در صورتی که دولت ایران میل داشته باشد اعزام دارد.»^{۲۹}

دولت شوروی در ابتدای سند مزبور موافقت خود را با سیاست بیطرفی اعلام می‌داشت، درحالی که در پایان آن خواهان اخراج کارشناسان آلمانی شده و استفاده از کارشناسان شوروی را توصیه می‌کرد که اجابت آن خودبخود نقض بیطرفی را از جانب ایران به دنبال می‌آورد. دولت انگلیس نیز در موارد متعدد خواهان خروج آلمانیها از ایران شده و در یادداشتی اظهار کرده بود که «توجه اولیای دولت شاهنشاهی ایران کراراً به لزوم اتخاذ اقدامات در مورد هیأت آلمانی از ایران جلب شده است و از قرار معلوم دولت ایران به ابقای اتباع آلمانی در ایران بالنسبه به انجام تمایلات دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان در مسئله‌ای که در اثر اوضاع و حوادث جنگ کسب فوریت نموده و می‌نماید بیشتر اهمیت می‌دهد. دولت ایران باید مسئولیتی را که در اثر این تصمیم متوجه می‌شود عهده‌دار گردد.»^{۳۰} و این درحالی بود که «رضاشاه برای این که بهانه به دست متفقین ندهد در ژوئیه ۱۹۴۰ (تیر ۱۳۱۹) دکتر متین دفتری را که تحصیلکرده



● علی منصور

پیش گرفته بود و نمی‌توانست بطور یکجانبه به توصیه‌ها و خواسته‌های متفقین عمل کند، از سوی دیگر آلمانیهای مقیم ایران از لحاظ تعداد و آزادی عمل تهدیدی جدی نسبت به منافع متفقین به شمار نمی‌رفتند که وجودشان اشغال ایران را ضروری سازد.

متفقین، با هماهنگی، دولت ایران را تحت فشار قرار دادند و تذکاره‌ای که سفیر شوروی در تهران در روز ۲۵ مرداد تسلیم نخست‌وزیر ایران کرد این هماهنگی و همسویی را به خوبی نشان می‌دهد، چرا که در این تذکاره همان عبارات و کلماتی دیده می‌شود که به نوعی در یادداشت‌های سفارت انگلستان وجود داشت:

«دولت شوروی ضمن موافقت با سیاست بیطرفی می‌گوید: دستجات فاشیست آلمانی که در ایران هستند و فعالیت خصمانه خود را نسبت به منافع دولت اتحاد جماهیر شوروی و ایران به ویژه از آغاز حمله خیانت‌کارانه آلمان به دولت شوروی افزایش داده‌اند، کوشش می‌کنند که به هر ترتیب شده نگذارند که این همکاری از قوه به فعل درآید. دولت شوروی خواهان تدابیر قاطع برای خاتمه دادن به فعالیت خصمانه آلمانیها و تقلیل تعداد آنها است. مضافاً اینکه هیچ يك از کارشناسان آلمانی نباید در بنگاه‌هایی از قبیل راه‌آهن، راه‌های شوسه، خطوط تلگراف و تلفن، دستگاه بی‌سیم و در مراکز عمده و حیاتی، دولتی و

نقاط و بمباران عده زیادی از شهرهای بازو بی دفاع ایران مبادرت ورزیده‌اند.... عنوان سابق روس و انگلیس نگرانی از وجود عده‌ای آلمانی در ایران بود که اطمینان داده شد به زودی از این کشور می‌روند در این صورت هیچ جای نگرانی برای آنها باقی نمانده و به هیچ وجه بر من معلوم نیست به چه علت به این اقدامات تجاوزکارانه متشبث شده و بدون ملاحظه شهرهای ما را بمباران می‌کنند.^{۳۴}

این نوشتار نیز حاکم از آن است که آنچه باعث شده قوای متفی ایران را به اشغال خود درآورد وجود آله‌نیا یا به عبارت دیگر نقض بیطرفی از جانب ایران نبوده، بلکه موقع استراتژیک و سوق الجیشی ایران بوده که متفقین را وادار به این عمل تجاوزکارانه کرده است. این نکته از گزارش علی منصور به نمایندگان مجلس در جلسه فوق العاده روز سوم شهریور نیز به خوبی قابل استنباط است:

«ما در پاسخ به درخواست انگلیسیها و روسها مبنی بر اخراج قسمت عمده‌ای از آلمانیهای مقیم ایران، ضمن مذاکرات شفاهی و طی تذکریه‌های مورخ ۷ مرداد و ۳۰ مرداد کتباً اطمینانهای کافی در مراقبت دولت ایران نسبت به کلیه اتباع بیگانه و عدم امکان بروز مخاطره از عده معدودی آلمانی که در ایران مشغول کارهای معینی هستند داده شد. حتی اقدامات مقتضی برای کاهش عده معتابیهی از افراد آلمانی به عمل آمد و برای حصول اطمینان و روشن ساختن نظریه آنها کوشش بعمل آمد ولی نتیجه این شد که نمایندگان شوروی و انگلستان ساعت ۴ صبح امروز به منزل اینجانب آمده و هر کدام یادداشتی مبنی بر تکرار مطالب گذشته که جواب آنها با اقدامات اطمینان بخش داده شده بود تسلیم کردند. در این یادداشتها توسل خود را به نیروی نظامی اخطار کرده‌اند و مطابق گزارشهایی که رسیده معلوم شد نیروی نظامی آنها در همان ساعت که نمایندگان مزبور در منزل اینجانب مشغول مذاکره بودند به مرزهای ایران تجاوز کرده‌اند.^{۳۵}

در ششم شهریورماه، یعنی چند روز پس از اشغال ایران نیز هنوز مقامات ایرانی به حل مسئله از راههای دیپلماتیک امیدوار بودند و در پاسخ به تذکریه شوروی نوشتند:

«لزوماً خاطرنشان می‌شود بطوری که شفاهاً نیز به تفصیل طی مذاکرات

یکی از پژوهشگران معتقد است «متفقین قبلاً تصمیم گرفته بودند به ایران حمله کنند ولی انگلیسها موافق ورود شوروی به خاک ایران نبودند و به همین جهت می‌خواستند به خاطر عبور اسلحه و مهمات انگلیسی به جبهه شوروی مسیر ایران در اختیار آنان قرار گیرد.»^{۳۶}

به هر روی پس از امضای موافقتنامه ۱۲ ژوئیه ۱۹۴۱ بین شوروی و انگلستان، مطمئن‌ترین و کوتاهترین راه برای ارسال مهمات و تجهیزات، راه آهن ایران از خلیج فارس تا دریای مازندران تشخیص داده شد و برای این منظور می‌بایست خاک ایران در اختیار قوای متفق قرار گیرد.

چنانکه گفته شد، زمینه‌های این کار فراهم آمد و گفته می‌شود که روسها درباره توان نظامی ایران تردید داشتند ولی با اطمینانی که انگلیسیها دادند در مورد اشغال همزمان ایران توافق نهائی حاصل آمد و در ساعت چهار بامداد ۲۵ اوت ۱۹۴۱ (سوم شهریور ۱۳۲۰) نیروهای متجاوز از جنوب و شمال به ایران هجوم آوردند. «دولت شوروی براساس تذکریه سوم شهریور ۱۳۲۰ با استناد به ماده ۶ عهدنامه ۱۹۲۱ (۱۳۰۰ ش) قوای خود را به منظور دفاع از خود وارد خاک ایران می‌کند.»^{۳۷} دولت انگلیس نیز در شب سوم شهریور ۱۳۲۰ یادداشتی تسلیم دولت ایران کرد که در آن پس از ذکر سوابق اعتراضهای انگلیس به ایران در مورد حضور آلمانیها اعلام شده بود دولت انگلستان خود را ناگزیر از اقدامات لازم برای حفظ منافع حیاتی خود می‌بیند یعنی مجبور است در خاک ایران نیرو پیاده کند.^{۳۸} در پایان این یادداشت عنوان شده بود که ایران می‌تواند مطمئن باشد که این اقدامات بر ضد ملت ایران نبوده و دولت انگلستان هیچگونه نقشه و منظوری نسبت به استقلال یا تمامیت ارضی ایران ندارد و هرگونه اقدام نظامی که نیروهای انگلستان ناگزیر از آن شوند موقتی بوده و پس از رفع بحران حاضر، ادامه نخواهد یافت! زیرا این اقدامات فقط و فقط متوجه دول محور می‌باشد. بدین ترتیب، نیروهای ارتش سرخ به سرعت نواحی شمال و نیروهای انگلیسی از دو سو (جنوب غربی و جنوب شرقی) وارد خاک ایران شدند و تمام نقاط حساس در جنوب، به خصوص حوزه‌های نفتی و تأسیسات آن را به تصرف خود درآوردند. رضا پهلوی دست به دامان آمریکا گردید و در سوم شهریور ۱۳۲۰ به فرانکلین روزولت رئیس‌جمهور آمریکا چنین نوشت:

«قوای انگلیس و روس بدون اخطار قبلی غفلتاً از مرزهای کشور عبور و به تصرف

موضوع اصلی و اساسی اختلافات بین متفقین و ایران تبلیغ نکنند و از عنوان کردن هدف غائی متفقین از اخراج آلمانیها خودداری ورزند، زیرا حتی اگر شاه يك آنها را از ایران اخراج کند این امر کمکی به ما نخواهد کرد.»^{۳۹} این نکته از تلگراف وزیر امور خارجه ایران در تاریخ نهم تیرماه ۱۳۱۹ به سفارتخانه‌های ایران در مسکو و برلن به خوبی قابل دریافت است. در این تلگراف آمده بود:

«به طوری که از رادیوی برلین شنیده و استنباط کرده‌اید، آلمانیها برخلاف سابق که برای خوش‌آیند و تحبیب و متمایل نمودن ما به طرف سیاست خود از هیچگونه انتشار و عبارات خوش فروگذار نمی‌کردند، و از این راه نتوانستند به مقاصد خودشان نائل گردند، اخیراً شاید به واسطه غرور و پیشرفت‌های در جنگ لحنشان را تغییر داده و به کنایه و اشاره در تحت لفافه مطالب تهدیدآمیزی اظهار می‌دارند غافل از اینکه نه آن بیانات فریبنده سابق و نه این اظهارات زنده و تهدیدآمیز کتونی هیچکدام در ما مؤثر نبوده و ما را از استقلال فکری و سیاست معین خودمان در حفظ بیطرفی کامل باز نداشته و منحرف نمی‌سازد.»^{۴۰}

با این مقدمات، به این نتیجه می‌رسیم که برخلاف نظر بعضی از مورخان ایرانی، نقض بیطرفی ایران از جانب متفقین به علت عدم رعایت بیطرفی از جانب ایران نبوده بلکه آنچه در این معادله اهمیت داشته، موقع ژئوپولیتیک ایران بوده است.

متفقین، با تبلیغات و نحوه عملکرد خود، درصدد برآمدند زمینه اشغال ایران را فراهم سازند، البته مشکلی که برای انگلستان مطرح بود، اشغال بخش‌های شمالی ایران بوسیله شوروی بود که رقیب و دشمن استراتژیک بریتانیا به شمار رفت، گرچه در این مقطع زمانی به لحاظ نیاز به مقابله با آلمانها، این دو دولت به صورت تاکتیکی به تفاهم رسیده بودند. انگلستان از طرفی نمی‌توانست به تنهایی ایران را به اشغال درآورد، نه بخاطر عدم توان نظامی بلکه به این سبب که شوروی به چنین کاری رضایت نمی‌داد. به بیان دیگر، همانگونه که پیشتر گفته شد، نوعی رقابت پنهانی بین شوروی و انگلستان در این زمینه وجود داشت و از این رو انگلستان خواهان تسلیم ایران و در اختیار قرار دادن راهها و امکانات ایران بدون اشغال نظامی بود؛ ولی چون در این باره توفیق حاصل نشد اشغال ایران از جانب نیروهای شوروی و انگلستان عملی گردید.

روزهای ۲۸ و ۲۹ تیرماه تشریح گردیده است. دولت ایران مطابق مقررات خود و بر وفق سیاست بیطرفی نسبت به رفتار کلیه افراد و ساکنین این کشور مراقبت و نظارت تام داشته و به هیچ کس اجازه تخلف نمی‌دهد و متخلفین از هر طبقه و هر کس که باشند مورد تعقیب و کیفر واقع می‌شوند. از این جهت برای دولت شوروی نباید جای نگرانی باشد.^{۳۶}

ایالات متحده در روز ۱۶ آذرماه ۱۳۲۰ مطابق با ۷ دسامبر ۱۹۴۱ با دول محور وارد جنگ شد و کمی بعد نیروهای آمریکائی نیز برای کمک به شوروی و نقل و انتقال آذوقه و مهمات از جنوب به شمال وارد خاک ایران شدند.^{۳۷} بدیهی است چنانچه آلمانیهای مقیم ایران هدف بودند، دیگر ورود متجاوزان آمریکائی به خاک ایران لزومی نمی‌داشت. یادداشت سفارت شوروی در مورد عملیات متفقین در ایران و مناطق اشغال شده در هشتم شهریورماه ۱۳۲۰ نیز حاکی از این است که آنها برای جلوگیری از آلمانیها نیامده بودند، زیرا این یادداشت دربرگیرنده خواسته‌هایی غیر از اخراج تعدادی آلمانی از ایران بود:

«دولت ایران باید تعهد نماید هیچگونه موانعی برای حمل و نقل کالاهایی که از جمله مواد جنگی به مقصد اتحاد جماهیر شوروی و بریتانیای کبیر حمل می‌شود ایجاد ننماید و همچنین کالاهای و موادی را که از راههای شوسه و راه آهن ایران و یادر خطوط هوایی حمل می‌شوند تسهیل نماید. همچنین دولت ایران نسبت به مؤسسات دولت اتحاد جماهیر شوروی برای توسعه کار نفت در کویر خوریان براساس قرارداد ایران و شوروی و همچنین برای توسعه امور شیلات در سواحل جنوبی دریای خزر، مطابق قرارداد ایران و شوروی راجع به شیلات بذل مساعدت نماید.»^{۳۸}

ایران در این مرحله در برابر متفقین تسلیم شد و دولت در دهم شهریور ۱۳۲۰ در یادداشتی که از طریق وزارت خارجه برای نمایندگان شوروی و انگلیس ارسال گردید با خواسته‌های آنها موافقت کرد.^{۳۹} پیرو نوون می‌نویسد «در ۲۸ اوت ۱۹۴۱ حکومت ایران زیر فشار مشترک سربازان انگلیسی و روسی مجبور شد ارسال اسلحه و مهمات و تجهیزات را از خاک خود قبول کند.»^{۴۰} متفقین پس از درگیریهای مختصری تسلط خود را بر ایران تحکیم کردند، رضا شاه را وادار به استعفا و او را تبعید کردند و فرزندش محمد رضا که حاضر به قبول خواسته‌های آنان گردیده بود

جانشین وی ساختند و تمامی امکانات ایران را در اختیار گرفتند. آنها برای مشروعیت بخشیدن به عمل تجاوزکارانه‌شان، یا بخاطر رقابتی پنهانی که بین انگلستان و روسیه وجود داشت، با ایران قراردادی را به امضاء رساندند که به قرارداد سه جانبه معروف است و براساس آن ایران متعهد شد با نیروهای متفقین همکاری کند و در قبال آن متفقین استقلال و تمامیت ایران را تضمین و تعهد کردند که شش ماه پس از پایان جنگ خاک ایران را ترک گویند. بدین سان سیاست بیطرفی ایران اجباراً به سیاست همکاری با متفقین و در نهایت به اعلان جنگ با متحدین تغییر یافت و سراسر خاک ایران و امکانات آن در خدمت نیروهای متفق قرار گرفت.

بخشی از نامه مفصل عبدالحسین هزیر وزیر راه ایران به وزیر امور خارجه انگلیس که بیانگر این مسئله است چنین می‌باشد:

«خطوط مختلفه راه آهن ایران از اوت ۱۹۴۱ تا مارس ۱۹۴۳ متجاوز از نصد هزار تن از محمولات انگلیس و آمریکا و شوروی را در ایران جابجا کرده و ارسال محمولات جنگی از جنوب ایران به روسیه به قدری مرتب و منظم کار کرده که اکنون در حدود شصت هزار تن محمولات جنگی و خوراکی در بندر شاه (کنار بحر خزر) برای حمل به روسیه حاضر است و روسها وسیله حمل سریع آن را ندارند. علاوه بر این در حدود سی هزار تن از همان محمولات در طول خطوط راه آهن در شمال تهران (شاهی، ساری، فیروزکوه و غیره) معطل است و چون باز مرتباً جنس از جنوب می‌رسد و در طول خطوط انبار برای جابجا کردن آن نیست در دو ماهه اخیر مشغول ساختن انباری در تهران شده اند که آنجا هم گنجایش شصت هزار تن را خواهد داشت. بدیهی است آنچه در ظرف این دو سال از راه شوسه و به وسیله کامیون از جنوب ایران به روسیه رفته جزء این حساب نیامده است.»^{۴۱}

غیر از خلیج فارس و راه ایران برای حمل مهمات و کالا به روسیه شوروی راههای متعددی از جمله بندر مورمانسک، بندر ارخانگلسک، ولادیوستک، دریای سیاه و بغازهای بسفر داردائل وجود داشت. همان طور که در جدول پیوست مشاهده می‌شود، از نظر حجم کمکه‌های ارسالی، خلیج فارس و راه ایران در مقام دوم قرار می‌گرفت. از ۱۷/۴۹۹/۸۶۱ تن محموله اعم از هواپیما، تانک، فشنگ و تفنگ و غیره که در طول

چهار سال و نیم از طریق راه آبی به شوروی رسید، ۴/۱۵۹/۱۱۷ تن یعنی ۲۳/۸ درصد آن از راه خلیج فارس به جلفا حمل گردید. پیرو نوون در این باره می‌گوید «طی سه سال و نیم در حدود پنج میلیون تن کالا از طریق خط آهن و راههای شوسه ایران به اتحاد شوروی ارسال گردید و این مقدار نصف آنچه را که اتحاد شوروی از ایالات متحده و کانادا دریافت کرد تشکیل می‌داد.»^{۴۲}

صرفنظر از مقدار هنگفت کمکه‌های ارسالی از طریق ایران، باید گفت که این مسیر از لحاظ امنیت و این که در تمام طول سال در صورت نیاز قابل استفاده بود، اهمیت داشت؛ سایر راهها یا در معرض هجوم نیروهای آلمان قرار داشت یا در بخشی از سال به علت یخبندان قابل استفاده نبود. بدین سان، موقع ژئوپولیتیک ایران در جنگ جهانی دوم باعث شد متفقین این کشور را به اشغال خود در آورند و خاکش را مرکز ارتباطات دو بلوک متفق (شرق و غرب) قرار دهند. کنفرانس تهران نقطه عطفی برای نقش ارتباط دهنده می‌باشد. نفت و دیگر منابع طبیعی ایران نیز در جای خود حائز اهمیت فراوان بود که در دست انگلیس قرار داشت و آن دولت بدون هیچ محدودیتی به اندازه ظرفیت و توان بهره‌برداری خود از ذخائر کشور ما استفاده می‌کرد. وزارت خارجه ایران در خصوص بهره‌برداری متفقین از نفت ایران، در تاریخ بیستم بهمن ماه ۱۳۲۳ اعلام کرد:

«متفقین در این جنگ از چنین ماده حیاتی که در این سرزمین به اختیار آنها گذاشته شده بود کاملاً بهره‌مند شدند و در آن موقعی که از معادن مهم نفت برمه، هند و هلند محروم شده بودند و امنیت راههای مدیترانه و دریای احمر در خطر افتاده بود برای مصرف سوخت کشتیها، ماشین آلات، وسایل حمل و نقل موتوریزه و هواپیماها از معادن نفت جنوب که امتیاز آنها را انگلیسها دارند حداکثر استفاده را نمودند و نفت ایران در تسهیل عملیات جنگی آنها رل عمده‌ای را بازی نمود.»^{۴۳}

چنانکه از اسناد موجود قابل دریافت است، آنچه باعث این اشغال گردید اهمیت ژئوپولیتیکی ایران بود و چیزی که این اشغال را تسهیل کرد شکاف بین مردم و حاکمان مستبدی بود که پایگاه مردمی نداشتند. به همین دلیل وقتی رضا شاه را تبعید کردند مردم ایران نه تنها نگران که بسیار خوشحال بودند که از دست دیکتاتوری چون او رهائی یافته‌اند.

حجم کمکهای ارسالی به شوروی

درصد	میزان به تن	مسیر ترانزیت
۴۷/۱	۸/۲۴۳/۳۹۷	ولادی وستک
۲۳/۸	۴/۱۵۹/۱۱۷	ایران
۲۲/۷	۳/۹۶۴/۲۳۱	مورمانسک
۳/۹	۶۸۰/۷۲۳	دریای سیاه
۲/۵	۴۵۲/۳۹۳	ارخانگلسک
۱۰۰	۱۷/۴۹۹/۸۶۱	جمع

منبع:

T. H. Motter, U.S. Army in World War II, The Persian Corridor and Aid to Russia, Washington, 1952.

پس از پایان جنگ نیز اهمیت ژئوپولیتیک ایران رقابت پنهانی قدرتهای متفق را آشکارتر ساخت و با آنکه براساس پیمان سه جانبه قرار بود قوای اشغالگر خاک ایران را تخلیه کنند ولی شوروی از این کار سرباز می زد. دولت ایران در ۱۳ سپتامبر ۱۹۴۵ برپایه پیمان ۱۹۴۲ خواستار خروج نیروهای اشغالگر شد ولی خودداری شوروی از این امر باعث شد که در ۱۹۴۵ منافع قدرتهای خارجی شدیداً اصطکاک پیدا کند. سرانجام، با فشار آمریکائیا و تلاشهای ایران، شوروی نیروهایش را از ایران فرا خواند.

□□□

۶. پیررونون، بحرانهای قرن بیستم، جلد دوم، صص ۴۹۱-۴۹۲.
۷. همایون الهی، اهمیت استراتژیکی ایران در جنگ جهانی دوم، ص ۳۷.
۸. ایران در اشغال متفقین، مجموعه اسناد و مدارک ۱۳۱۸-۲۱، به کوشش صفاءالدین تهرانیان، ص ۱۳، سند شماره ۱.
۹. همان، ص ۱۴، سند شماره ۵.
۱۰. مجموعه اسناد و مدارک، ص ۱۳، سند شماره ۲.
۱۱. هوشنگ مهدوی، تاریخ روابط خارجی ایران، جلد دوم، ص ۳۹۹.
۱۲. درباره سوم شهریور (نقش ایران در جنگ دوم)، مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی، صص ۲۱ و ۲۲.
۱۳. همایون الهی، اهمیت استراتژیک ایران در جنگ جهانی دوم، ص ۱۲۴.
- ۱۴ و ۱۵. همان، صص ۱۲۳ و ۱۲۴.
۱۶. همان، صفحه ۷۷.
۱۷. برای اطلاعات بیشتر رک به: پیررونون، بحرانهای قرن بیستم صص ۳۷۸-۳۷۹.
۱۸. احمد نقیب زاده، تحولات روابط بین الملل (از کنگره وین تا امروز)، تهران: نشر قومس، سال ۱۳۴۹، ص ۱۸۴.
۱۹. همایون الهی، همان، ص ۱۲۵.
۲۰. احمد نقیب زاده، همان، ص ۱۸۴.
۲۱. پیررونون، همان، صص ۲۸۲-۲۸۳.
۲۲. رک به: عزت الله عزتی، ژئوپولیتیک، صص ۲۰-۲۶.
۲۳. مجموعه اسناد و مدارک ۱۳۱۸-۲۱، سند شماره ۲۳.
۲۴. مجموعه اسناد و مدارک ۱۳۱۸-۲۱، سند شماره ۲۴.
۲۵. هوشنگ مهدوی، تاریخ روابط خارجی ایران، جلد اول، صص ۴۰۳-۴۰۲.
۲۶. همایون الهی، همان، ص ۱۲۵.
۲۷. همان، صص ۱۲۷-۱۲۸.
- ۲۸ و ۲۹. همان، صص ۱۲۸-۱۳۰.
۳۰. مجموعه اسناد و مدارک ۱۳۱۸-۲۱، سند شماره ۱۷، ص ۲۵.
۳۱. هوشنگ مهدوی، تاریخ روابط خارجی ایران، جلد اول، ص ۴۰۳.
۳۲. مجموعه اسناد و مدارک ۱۳۱۸-۲۱، سند شماره ۴۱، ص ۴۹.
۳۳. همان، سند شماره ۴۲، صص ۵۷-۵۸.
۳۴. مجموعه اسناد و مدارک ۱۳۱۸-۲۱، سند شماره ۴۶، ص ۶۵.
۳۵. همان، سند شماره ۴۷، صص ۶۶-۶۷.
۳۶. همان، سند شماره ۴۸، ص ۶۷.
۳۷. همان، سند شماره ۱۶۰، ص ۲۰۷.
۳۸. همان، سند شماره ۶۲، ص ۸۸.
۳۹. رک به همان، سند شماره ۶۳، ص ۹۰.
۴۰. پیررونون، ص ۳۸۶.
۴۱. مجموعه اسناد و مدارک ۱۳۱۸-۲۱، سند شماره ۴۲۰، ص ۴۷۷.
۴۲. پیررونون، ص ۴۹۳.
۴۳. مجموعه اسناد و مدارک ۱۳۱۸-۲۱، سند شماره ۲۷۶، صص ۵۸۴-۵۸۳.

●● زیر نویس

۱. رضا قلی نظام مافی، کتاب سبز، مجموعه اسناد شش ماهه اول جنگ جهانی اول، تهران: نشر تاریخ ایران، سال ۱۳۶۳، ص ۶.

۲. همان، ص ۷.

3. K. Holsti, *International Politics: A Framework for Analysis* (Prentice Hall of India, New Delhi, 1981) pp. 112-114.

۴. قوه میرحیدر (مهاجرانی)، اصول و مبانی جغرافیای سیاسی، تهران: کتابهای سیمرخ، ۱۳۵۷، ص ۲۴۰.

۵. برای اطلاع رجوع کنید به جواد اطاعت، ویژگیهای ژئوپولیتیک ایران در قرن بیستم، فصلنامه بررسیهای نظامی، شماره ۱۷-۱۶، زمستان ۷۲.